

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بیان اشکالات وارده بر مسلک تنزیل

نسبت به مسلک تنزیل در حقیقت وضع اعتباری در الفاظ، یک اشکال ثبوتی و دو اشکال اثباتی بیان شد که گفتیم هیچ کدام از این اشکالات بر این مسلک وارد نیستند. چند اشکال دیگر نیز بر این مسلک وجود دارد:

اشکال سوم: قائلین به تنزیل مؤیدی برای مبنای خود آورده و گفتند؛ در مقام استعمال، مستعمل تنها به معنا توجه دارد و هیچ توجهی به لفظ ندارد؛ در نتیجه میان لفظ و معنا وحدتی ایجاد شده است که ناشی از تنزیل است و اگر تنزیل نبود وحدت نیز منتفی می شد.

جواب از اشکال سوم: اولاً استعمال با آلت بودن لفظ برای معنا هم سازگاری دارد و ثانیاً بین استعمال و وضع فرق وجود دارد به این بیان که در استعمال تنها به معنا احتیاج داریم اما در وضع، واضع هم لفظ و هم معنا را باید بالاستقلال تصور کند؛ در نتیجه استعمال شاهد برای وضع نیست.

اشکال چهارم: تنزیل با معنای لغوی وضع که جعل باشد، تناسب ندارد.

جواب از اشکال چهارم: در تنزیل هم مانند وضع جعل وجود دارد چرا که واضع لفظ را نازل منزله‌ی معنا قرار می دهد.

اشکال پنجم: تنزیل با غرض وضع که دلالت یا تفهیم باشد، سازگاری ندارد به این بیان که در وضع واضع می گوید این لفظ را دال بر این معنا قرار می دهم.

لذا دلالت به دو طرف که عبارت از دال و مدلول باشد نیاز دارد در حالی که تنزیل منجر به وحدت می شود چرا که در تنزیل می گوئیم بین این لفظ و معنا وحدت وجود دارد.

جواب از اشکال پنجم: هر چند نتیجه تنزیل وحدت است اما در تنزیل هم محتاج به طرفین هستیم چون باید چیزی را نازل منزله چیز دیگری قرار بدهیم؛ لذا اگر دو طرف نباشد اصلاً تنزیل معنا ندارد. در نتیجه تنزیل با غرض وضع منافات ندارد.

اشکال ششم: در اشکال اول گفتیم تنزیل نیاز به مصحح و وجه تنزیل دارد اما در این اشکال می گویند تنزیل نیاز به ادعا دارد به این بیان که اگر شخصی بخواهد چیزی را نازل منزله چیز دیگری قرار بدهد باید مرتکب نوعی تجوز و ادعا شود؛ مثلاً ادعا کند

ولد العالم عالم یا ادعا کند جاهل عالم است و... در حالی که در وضع الفاظ برای معانی، بالوجدان ادعا و تجویزی وجود ندارد.

چنین به نظر می‌رسد این اشکال، مهم‌ترین اشکال بر مسلک تنزیل است؛ شاهد این اشکال، اعلام شخصیه است چون در اعلام شخصیه هر چند وضع وجود دارد اما اگر از شخصی که لفظی را برای فرزندش وضع کرده‌است بپرسیم شما ادعا، عنایت و تجویزی مرتکب شدید یا خیر، او می‌گوید هیچ ادعائی در کار نیست.

بازگشت به بیان ماهیت جعلی بودن وضع

مسلک سوم: مسلک سوم «تعهد» است. بنیانگذار این مسلک ملا علی نهاوندی (رحمه‌الله) در تشریح الاصول، به تبع ایشان مرحوم رشتی (رحمه‌الله) در بدایع الافکار، مرحوم محقق حائری (رحمه‌الله) مؤسس حوزه علمیه قم در کتاب درر الفوائد و مرحوم آقای خوئی (رحمه‌الله) قائل به این مسلک هستند.

مرحوم عراقی (رحمه‌الله) نیز عبارتی در مقالات الاصول دارد که طبق آن ایشان هم تقریباً به بیانی این مسلک را پذیرفته‌اند. ایشان می‌فرماید «إن التعهد لو كان المراد به غالبية اللفظ بالمعنى و مبرزية اللفظ للمعنى و كان معنى صحيحاً».

معنای مسلک تعهد

معنای «تعهد» اجمالاً این است که حقیقت وضع به این مطلب بازگشت نماید که واضع از لحاظ نفسانی متعهد و ملتزم شود «عند تفهيم المعنى» یا «لتفهيم المعنى» این لفظ را به کار ببرد؛ لذا طبق این مبنا واضع علقه واقعی یا حتی اعتباری بین لفظ و معنا ایجاد نمی‌کند.

مرحوم محقق حائری (رحمه‌الله) می‌گوید همان‌گونه که بین انسان و دیوار امکان ایجاد عقله اعتباری وجود ندارد، بین لفظ و معنا هم چنین است؛ چون این‌ها از دو مقوله مستقل و متباین هستند. لذا واضع طی تعهد و التزامی می‌گوید اگر من این معنا را اراده کرده و بخواهم آنرا تفهیم نمایم، این لفظ را به کار می‌برم.

متعلق تعهد

برخی بزرگان برای روشن‌تر شدن بحث برای نظریه تعهد سه احتمال ذکر کردند:

احتمال اول: واضع می‌گوید بدانید هر زمانی من فلان معنا را تصور کردم، این لفظ را هم به کار می‌برم. این احتمال واضح البطلان است برای این‌که واضع معانی زیادی را تصور کرده ولی لفظی را به کار نبرده‌است.

احتمال دوم: در احتمال اول بحث تفهیم مطرح نبود ولی در این احتمال واضع می‌گوید اگر تفهیم فلان معنا را خواستم انجام بدهم، این لفظ را به کار می‌برم.

دو اشکال بر این احتمال وارد است: الف- اراده جزء موضوع له قرار می‌گیرد در حالی که اراده جزء موضوع له نیست چون الفاظ برای خود معانی وضع شده‌اند، اعم از این‌که مراد باشند یا نباشند.

ب- موضوع له باید عنوان مفهومی داشته باشد در حالی که اراده عنوان وجودی دارد و لذا نمی‌تواند موضوع له برای لفظ قرار

بگیرد.

احتمال سوم: در این احتمال اراده در واضع وجود دارد اما اراده جزء موضوع له نیست بلکه موضوع له خود معنا است؛ یعنی بگوئیم واضع متعهد می‌شود هر زمان که خواست تفهیم معنا را اراده نماید لفظ را بیاورد پس متعلق تعهد خود تفهیم است نه اراده تفهیم.

صرف نظر از اشکالات وارده بر دو احتمال سابق، عبارات قائلین به این مسلک با این احتمال سازگاری دارد؛ مثلاً آقای خوئی (رحمه‌الله) می‌فرماید «ابراز المعنی باللفظ عند ارادة تفهيمه» یا مرحوم آقای حائری (رحمه‌الله) می‌فرماید «و المعقول التزام الواضع بتفهم المعنی بسبب الالفاظ»^[1]

ادله مسلک تعهد

مجموعاً چهار دلیل برای این مسلک بیان شده که یک دلیل در کلمات مرحوم محقق حائری (رحمه‌الله) و سه دلیل در کلمات محقق خوئی (رحمه‌الله) ذکر شده است:

دلیل اول: لفظ و معنا دو مقوله متباین هستند و امکان ایجاد علقه، ولو علقه اعتباری بین آن‌ها وجود ندارد، لذا راهی جز مسئله تعهد و التزام نداریم که واضع، تفهیم معنا را به سبب لفظ متعهد شود.

دلیل دوم: با مراجعه به وجدان مشاهده می‌کنیم از آن‌جا که انسان موجود اجتماعی است چنین تعهدی وجود دارد که اگر شخصی لفظی را برای معنایی وضع نمود و در حقیقت متعهد می‌شود که برای تفهیم معنا از این لفظ استفاده کند.

دلیل سوم: تعهد با غرض وضع سازگاری دارد به این بیان که از طرفی غرض وضع تفهیم و تفهم است و از طرف دیگر اگر بگوئیم مدلول مطابقی تعهد تفهیم است، لازمه ذاتی و بین التزام و تعهد، تفهیم و تفهم است.

دلیل چهارم: تعهد با معنای لغوی وضع که جعل یا اقرار باشد سازگاری دارد؛ به این بیان که وضع قوانین عامه مثل قانون اساسی یا قانون مدنی به این معنا است که نوعی جعل، التزام و اقرار قرار داده شود نه این‌که صرفاً قانونی نوشته شود و التزام در آن فرض نشود.

آثار مسلک تعهد

مرحوم آقای خوئی قدس سره در ادامه چهار اثر برای مسلک تعهد بیان می‌نماید:

اثر اول: طبق مبنای تعهد این امکان وجود دارد که هر مستعمل و متکلمی واضع باشد برای این‌که اگر شخصی لفظی را استعمال نمود، متعهد می‌شود معنایی که در ذهنش وجود دارد را با آن لفظ اظهار و تفهیم کند.

شاید کسی بگوید اگر چنین است پس چرا می‌گویند فلانی واضع این لفظ است؛ ایشان در پاسخ می‌فرماید نام‌گذاری به اعتبار اسبقیت در تعهد است، لذا منافات ندارد دیگران هم همین تعهد در استعمال را داشته باشند.

اثر دوم: طبق برخی مسالک در این بحث، تقسیم وضع به تعیینی و تعینی امکان ندارد اما طبق مسلک تعهد چنین نیست؛ چرا که

یا تعهد ابتدایی غیر مسبوق به کثرة الاستعمال داریم که وضع تعینی است. یا تعهد مسبوق به کثرة الاستعمال وجود دارد یعنی این لفظ در این معنا به کرات استعمال شده است و خود به خود این تعهد شکل گرفته است که وضع، تعینی است.

اثر سوم: طبق مسلک مشهور دلالت وضعیه، تصویری خواهد شد اما طبق مسلک تعهد دلالت وضعیه، تصدیقیه است یعنی با اراده معنی و به کار بردن لفظ، حقیقت وضع را بیان می‌کنیم و می‌گوئیم واضح تعهد کرده است که در ظرف اراده تفهیم المعنی این لفظ را استفاده کند.

اثر چهارم: طبق مبنای تعهد حقیقت وضع امر اعتباری نیست و از دایره اعتبار خارج است برای این که تعهد و التزام نفسانی، امر واقعی نفسانی موجود در واقع است نه امر خیالی؛ و فرقی وجود ندارد که منشأ امر واقعی این باشد که تعهد و التزام نفسانی از امور واقعیه است.

یا مراد این است که امر انتزاعی ینتزع من التعهد و تعهد منشأ انتزاع باشد. ایشان می‌فرماید «إن الارتباط الموجود بين اللفظ و المعنى يكون من توابع الوضع و من الامور الانتزاعية و منشأها إنما هو التعهد» یعنی ارتباط بین لفظ و معنا امر انتزاعی است نه اعتباری و منشأ انتزاع آن‌ها در عالم خارج است که از این تعهد نفسانی انتزاع می‌شوند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «ان المراد من التعهد يتصور بأنحاء: النحو الأول: ان يراد به التعهد، و البناء على ذكر اللفظ بمجرد تصور المعنى و الانتقال إليه. فمتعلق التعهد هو ذكر اللفظ. و هذا المعنى لا يمكن الالتزام به، إذ من البديهي الذي لا إنكار فيه ان الإنسان إذا تصور بعض المعاني و لم يذكر اللفظ لم يعد مخالفا لتعده و ناقضا لبنائه، إذ لا يرى الشخص ملزما بذكر ألفاظ جميع ما يتصوره من المعاني و لو بلغت من الكثرة إلى حد كبير، كما لو قرأ الشخص كتابا طويلا في ليلة واحدة، أو كانت من المعاني التي لا يستحسن التصريح بها. النحو الثاني: ان يراد به التعهد و البناء على ذكر اللفظ عند إرادة تفهيم المعنى. و هذا باطل لوجهين: أحدهما: أن ذلك يستلزم ان يكون مدلول اللفظ هو نفس إرادة التفهيم لا المعنى، و انما يكون المعنى من قيود المدلول لا نفسه، بمعنى ان المدلول هو الحصة الخاصة من الإرادة، و هي الإرادة المتعلقة بهذا المعنى. نظير ما إذا تعهد بالإصبع عند مجيء زيد، فان مدلول الإشارة يكون نفس المجيء لا زيد، بل زيد يكون من قيود المدلول. و هذا. أعني كون المدلول و الموضوع له هو الإرادة. ينافي دعوى وضع اللفظ للمعنى، كما هو محور الكلام كما انه مما لا يلتزم به القائل، فانه يلتزم بان اللفظ موضوع إلى المعنى، غاية الأمر المعنى الذي تعلقت به الإرادة دون غيره، فالموضوع له بالتزامه هو الحصة الخاصة من المعنى، و قد عرفت بان إرادة المعنى المزبور من التعهد تستلزم كون المعنى من قيود الموضوع له لا نفسه، و ان الموضوع له هو الحصة الخاصة. و هو الإرادة المتعلقة بالمعنى، لا الحصة الخاصة من المعنى. و هي المعنى المتعلق للإرادة. و ثانيا: أنه من المقرر امتناع وضع اللفظ للموجودات الخارجية بما هي كذلك، بل لا بد من تعلقه بالمفهوم، لأن المقصود منه تحقق انتقال المعنى الموضوع له بالانتقال إلى اللفظ، و المعنى القابل للانتقال هو المفهوم دون الموجود، إذ لا يقبل الموجود وجودا آخر ذهنيا كان أو خارجيا، و الانتقال عبارة عن الوجود الذهني. و عليه فلا يمكن دعوى كون الموضوع له هو إرادة المتكلم التفهيم، لأنها من الأمور الخارجية الواقعية لا من المفاهيم، فلا تقبل الوجود الذهني و هو الانتقال. فلاحظ. النحو الثالث: ان يراد به التعهد و البناء على تفهيم المعنى باللفظ عند إرادة تفهيمه، فيكون متعلق التعهد هو نفس التفهيم لا ذكر اللفظ، فلا يرد عليه ما ورد علي سابقه، إذ العلاقة مفروضة بين اللفظ و نفس المعنى لا بينه و بين إرادة تفهيمه كما لا يخفى.» منتقى الأصول، ج 1، ص: 61 و 62.